بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 21 اردیبهشت 1393

# جریان احکام ترکه میت در ارث ذوی الارحام

بحث دراین بود که در جایی که به سبب فقدان طبقه اول (اولاد) ارث به ذوی الارحام (مثل اولاد الاولاد) می رسد ، آیا ابتدا طبقه قبلی مالک می شود و بعد به ذوی الارحام می رسد یا اصلا طبقه قبلی مالک نمی شود؟

 و در صورت ملکیت، آیا می توان نتیجه گرفت که مانند ارث اول باید تجهیز میّت و بعد دیون و بعد وصایا را از ترکه اخراج بکنیم ؟ یعنی هم دیون و وصایای میّت اخراج شود هم دیون و وصایای واسطه ؟

همین مطلب را می خواهیم بررسی کنیم که آیا احکام ارث در آن جاری می شود یا نه ؟

در گذشته به این مطلب اشاره کردیم که ما عموماتی نداریم که اقتضاء کند « **کلّ مالٍ فهو یجری علیه قواعد الارث»**  علاوه بر اینکه بر فرض وجود، با عمومات دیگر هم تعارض دارد پس،

اولاً :

دلیل نداریم بر اینکه قواعد باب ارث را در این مال جاری کنیم.

ثانیاً :

ظاهر آن ادله ای که دلالت می کند ذوی الارحام ارث می برند این هست که همهء مال را ارث می برند، یعنی آن واسطه ، چه وصیت کرده باشد چه نکرده باشد، برای تجهیز او نیاز به مال باشد یا نباشد در همه صور مال به ورثه می رسد ، آن اطلاقش این مورد را هم شامل می شود، و بنابراین احکام ارث در موردش جاری نمی شود.

البته اگر سیره ای در این مورد داشته باشیم که مسلم بدانیم اجرای احکام ارث را ، آن یک بحث دیگری است .

اما اگر مسلم نباشد دلیل دیگری هم نداریم و لذا نتیجه این است که این احکام تقدیم تجهیز و دین و وصیت اینجاها جاری نمی شود .

حال اگر بر فرض؛ ادله ای داشتیم که **«کلّ مالٍ فهو یجری علیه قواعد باب الارث**» بین آن واین دلیلی که دلالت می کند مثلاً نوه بواسطه پدر ارث میبرد و سهم پدر به نوه می رسد ، عموم خصوص من وجه هستند.

زیرا بنابر دلیل اول اگر کسی مالی داشته باشد و دینی هم داشته باشد« **فالمال یصرف فی الدین ولایرثه الورثه**»

و بنابر دلیل دوم در این موردخاصی که مالی به واسطه رسیده است کلّش به ورثه می رسد.

و هر دو را هم می توان تخصیص زد. (گاهی دو دلیل عموم خصوص من وجه هستند و نمی شود بین آنها جمع عرفی برقرار کرد)

تخصیص دلیل اول به این نحو که :

دلیل اول لو فرض که اطلاق داشته باشد فرد ظاهرش مالی هست که در حال حیات، شخص مالک شده باشد و این مورد (مالی که بعد از فوت به شخص میرسد) فرد نادر هست و مشمول این حکم نیست.

تخصیص دلیل دوم به این نحو که :

این که کل مال را مالک می شود ، فرد ظاهرش جایی هست که آن واسطه، دین نداشته باشد زیرا اینکه آن واسطه دین داشته باشد و ادا نشده باشد و باقیمانده باشد و وصیت کرده باشد و وصیت ادا نشده باشد ،اینها فرض های نادری است ، به صورت متعارف بعد از حیات شخص دیونش و وصایایش ادا می شود.

بنابر این مورد اجتماع ، فرد نادر نسبت به هر دو دلیل است و هر دو دلیل را می شود مجمع را از تحتشان خارج کرد.

 **والذی یحصم النزاع** این است که اصلاً اطلاقی ندارد ادله ای که قواعد باب ارث و ترتیب تجهیز و دین و وصیت را اثبات می کند موضوعش ماترک هست نه **کل ّمالٍ** ،ما ترک هم اموری هست که شخص مالک می شود در حال حیات ،آن چیزی که بعد از مرگ مالک می شود داخل در آن موضوع نیست .

روایت حسین بن خالد[[1]](#footnote-1) هم به بحث ما مربوط نیست زیرا فرض روایت حسین بن خالد این است که به هیچ وجه حتی اگر دین هم نداشته باشد به ورثه نمی رسد ،موضوعش یک چیز دیگری هست.

## بحث رجالی

در مورد سند روایتی که به عنوان معارض ذکر کرده بودیم [[2]](#footnote-2) دونفر در سند هستند که نیاز به بحث دارند، یکی یحیی بن المبارک و دیگری ابی جمیله.

### 1. یحیی بن المبارک

ازآنجا که در مورد یحیی بن مبارک توثیق صریحی نداریم، به سراغ توثیقات عامة می رویم.

#### الف. اکثار روایت اجلاء

 علاوه بر اکثار روایت امثال سهل بن زیاد آدمی که تضعیف شده و ما فعلا در این مورد بحث نمی کنیم، بزرگانی از او اکثار روایت دارند مانند : یعقوب بن یزید و ابراهیم بن هاشم و محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب (البته این مورد اخیرخیلی زیاد نیست) و همین مقدار کافی است برای اثبات وثاقت یحیی بن المبارک.[[3]](#footnote-3)

#### ب. وقوع در کتب مفتی به

یکی دیگر از قرائن توثیق یحیی بن مبارک وقوع در کتب مفتی به هست ،در کافی زیاد واقع شده است ،ما قبلاً گفتیم نفس وقوع در کتب مفتی به کافی نیست چون ممکن است به جهت قرائن و امثال اینها باشد ، ولی تکرر اقتضاء می کند که به اعتماد خود شخص باشد.

### 2. ابو جمیله

#### قرائن تضعیف و نقد آنها

##### عبارت نجاشی و ابن غضائری و استظهار مرحوم آقای خویی

ابو جمیله مفضل بن صالح است ، در موردش یک جایی نجاشی در ترجمهء جابر بن یزید دارد « روى عنه جماعة غمز فيهم و ضعفوا، منهم: عمرو بن شمر، و مفضل بن صالح »[[4]](#footnote-4)

ابن غضائری هم در موردش می گوید : « ضعيف، كذّاب، يضع الحديث.حدّثنا أحمد بن عبد الواحد، قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن الزبير، قال:حدّثنا عليّ بن الحسن بن فضّال، قال: سمعت معاوية بن حكيم يقول: سمعت أبا جميلة يقول: أنا وضعت رسالة معاوية إلى محمّد ابن أبي بكر » [[5]](#footnote-5)

آقای خویی می فرمایند که مفضّل بن صالح در اسناد کامل الزیارات واقع هست و ابن قولویه به وثاقت جمیع کسانی که در اسناد کامل الزیارات واقع هستند شهادت داده است ،ولیکن این شهادت ابن قولویه معارض هست با عبارت نجاشی که ازآن استفاده میشود که « ضعف المفضل بن صالح كان من المتسالم عليه عند الأصحاب » است ، سپس می فرمایند : اکثار روایت هم قرینه نیست و آن را ردّ میکنند. [[6]](#footnote-6)

##### نقد فرمایش مرحوم آقای خویی

معلوم نیست ایشان از کجای عبارت استفاده کرده اند که « ضعف المفضل بن صالح كان من المتسالم عليه عند الأصحاب ».

« جماعة غمز فيهم و ضعفوا » اگر چه آنچه بین علما معروف است که بکار بردن صیغه مجهول دلالت بر ضعف کلام می کند، در ما نحن فیه مصداق ندارد، اما این عبارت هم دلالتی بر متسالم بودن ضعف بین اصحاب ندارد.

نهایتاً تضعیف شده اند وکأنّ نجاشی هم قبول دارد چون در مقام مذمّت جابربن یزید هم هست ،می خواهد بفرماید خودش آدم خوبی نیست راوی هایش هم تضعیف شده هستند، و این در تعبیرات رایج خودمان هم هست که می گوییم فلانی تضعیف شده، آیا این کلام به معنای متسالم علیه عند الاصحاب است ؟ خیر بلکه یعنی یک مضعّف معتبری این را تضعیف کرده است.

و اینکه ایشان فرمود این عبارت نجاشی با وقوع او در اسناد کامل الزیارات و شهادت ابن قولویه تعارض دارد و بنابراین وثاقتش ثابت نشده حرف دیگری است و عمدهء مطلب این است که این مبنای (اسناد کامل الزیارات) اصل مطلبش نا تمام است که بحثش را سابقاً عرض کرده ایم .

##### بررسی و نقد عبارت ابن غضائری

در مورد عبارت ابن غضائری دو بحث مطرح است :

######  1. عدم اعتماد به تضعیفات خصوصا تضعیفات ابن غضائری

ما به طور کلّی تضعیفات را قابل اعتماد نمی دانیم ،خصوصاً در تضعیفاتی که اتهام غلوّ در موردش مطرح هست ،مثل همین جابر بن یزید جعفی که به عنوان غالی مطرح شده است.

و خصوصاً درمورد ابن غضائری که کثیر الاعتماد علی المتون درشناخت ویژگیهای راویان و اهل اجتهاد بوده و امور اجتهادی حدسی هستند و شهادت در آنها مقبول نیست.

نکته : عدم توثیق، بمنزله ی تضعیف :

این نکته را عرض بکنم ما تضعیفات را نوعاً حجیّت تعبدیّه برایش قائل نیستیم و قبول نداریم ولی عمده این است که بسیاری از کسانی که تضعیف شده اند از آن طرف دلیل معتبر هم بر اعتبارشان نداریم ، آن که قرینهء بر توثیق نباشد به منزلهء این است که ضعیف است .

بنده در این برنامهء درایة النور آن شرح حال های اجمالی که نوشتم ،مواردی که قرینهء بر توثیق وجود داشته خوب سعی کردم توثیق بکنم و عبارت را براساس آن قرائن توثیقیه بنویسم ،ولی آنجایی که قرینه ای بر توثیق وجود نداشته باشد ، همان عبارتهای ائمهء رجال را نوشتم ولو تعبداً قابل اعتماد نبوده چون از جهت عملی فرق بین آن عبارتها و عدم اثبات وثاقت خیلی مهم نبود.

مثلا اگر همین مفضّل بن صالح قرائن بر توثیق نبود می نوشتم ضعّف یا مضعّفٌ که نجاشی آورده است.

البته سعی می کردم عبارتهای تند وتیز نیاورم ، بلکه همان عبارتهای نجاشی را می آوردم، حتی در آنجایی هم که به نظرم قابل قبول نیست و اثبات ضعف نمیکند همان عبارت را می آوردم، ولی عمده این است که حکم عدم اثبات وثاقت با حکم اثبات ضعف از جهت عملی چون یکی بود سعی کردیم خیلی از عبارتهای متعارف ائمهء رجال فاصله نگیریم .

###### 2.اعتبار روایت« أنا وضعت رسالة معاوية إلى محمّد ابن أبي بكر »

الف – از جهت سند

این روایت از جهت وقوع در کتاب ابن غضائری اشکالی ندارد زیرا در مورد ابن غضائری یک بحث کلّی وجود دارد که اصلاً این کتاب چقدر قابل اعتماد است ،آقای خویی و بعضی دیگر می فرمایند طریق به این کتاب ثابت نیست و این کتاب را قابل اعتماد نمی دانند.[[7]](#footnote-7)

لکن ما از این جهات این کتاب را بی اعتماد نمی دانیم و به همین شهادت علامه حلی [[8]](#footnote-8) در مورد اینکه این کتاب برای ابن غضائری هست اعتماد می کنیم و منقولات این کتاب هم منقولاتی هست که مؤیّد دارد که باید برای احمد بن حسین بن غضائری باشد .

از جمله این که :

1. بعضی از اسناد این کتاب مثل این حدثنا احمد بن عبدالواحد که دقیقاً طبقه ی احمد بن حسین بن غضائری است .

2. تعبیراتی که در این کتاب نقل شده با تعبیراتی که احیاناً نجاشی از او نقل میگند موافق است، و حاج آقا تعبیر می فرمودند این کتاب برای هر کسی باشد یک رجالیِ خبره است ، اطلاعات و دقّتهایی که در بحثهای رجالی دارد نشان می دهد خیلی آدم دقیقی است و حتی از نجاشی و شیخ طوسی هم دقیقتر و عمیق تر است ، و عالم رجالی که درآن عصر باشد و به این قوّت باشد غیر از احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری کسی دیگری را نمی شناسیم.

مثلاً در مورد کنیه های اشخاص ،نسب اشخاص ، یک نسب شناس حرفه ای است ، ویژگیهایی که در مورد راویان معرفی می کند پیداست خیلی مسلط است به عناوین راویان، بحث توثیق و تضعیف یکی از شئون عالم رجالی است ،شئون عمده اش این است که این راوی را بشناسد اسمش چیست ، کنیه اش چیست ، لقبش چیست؟ این عناوین چه ارتباطی با هم دارند ، دراین نکات خیلی دقیق است .

انسان مکرر مواردی که تعارض می بیند بین حرفهای نجاشی و ابن غضائری در این خصوصیات، وقتی مراجعه به منابع دیگر میکند و تحقیق می کند ،حقّ را به ابن غضائری می دهد، این است که پیداست ایشان یک عالم مسلط به بحثهای رجالی است.

 قرائنی از این دست نشان میدهد که این کتاب تالیف احمد بن حسین بن عبید الله غضائری است، شهادت علامه هم ذاتاً معتبر است .

خوب بنابراین از جهت نسبت کتاب به ابن غضائری آن بحثی نیست.

سند روایت هم احمد بن عبدالواحد که قبلاً بحث کردیم ،همان احمد بن عبدون استاد شیخ طوسی هست که وثاقتش را اثبات کردیم ،علی بن محمد بن زبیر هم همینطور، همه با اکثار روایت و اینها توثیق می شوند ، اینها مشایخ مهم طایفه هستند، علی بن حسن بن فضّال فتحیِ ثقه هست ، معاویة بن حکیم هم ثقه هست.

نکته : احتمال تصحیف در سند

یک نکتهء مهمی هم اینجا وجود دارد این ست که اصلاً این احتمال وجود دارد که در این روایت ابی جمیله واقع نشده باشد.

توضیح ذلک اینکه: «یحیی بن مبارک از عبدالله بن جبله عن اسحاق بن عمار» خیلی روایت مستقیم دارد، من این احتمال را می دهم که این «ابی جمیله» مصحّف «ابن جبله» بوده باشد .

اصل سند اینگونه بوده : «یحیی بن المبارک عن عبدالله بن جبله عن اسحاق بن عمار» بعد آن بن جبله اش در بعضی از نسخ به ابی جمیله تصحیف شده بوده بعد جمع بین نسخه ی مصحّف و نسخهء صحیح جمع شده است.

و عبدالله بن جبله از اسحاق بن عمار خیلی روایت زیاد دارد و این روایت واسطه شدن ابی جمیله بین عبدالله بن جبله و اسحاق بن عمار موارد خیلی کمی است ، خیلی زیاد نیست، در کافی جلد7 صفحه241 حدیث 9 هست، ص 285 حدیث 10 هست، ص 406 حدیث2، همهء اینها هم کافی جلد 7 هست و در یک بحثهای مربوط به هم و احتمال می دهم اینها پشت سر هم بوده اند ، این هم یک تحریف واحد بوده و ادامه پیدا کرده است.

توجه :

بین یحیی بن مبارک وسماعة بن مهران اگر مراجعه کنید می بینید که غالباً واسطه عبدالله بن جبله هست یا ابن جبله اما دو مورد بر خلاف این غالب وجود دارد ،یکی عبارت تهذیب جلد 5 صفحه 387 رقم 1354 است: « یحیی بن المبارک عن ابی جمیله عن سماعة بن مهران» که عن ابی جمیله وارد شده .

یکی عبارتی هست در کافی جلد 7 صفحه241 حدیث 9 که «عبدالله بن جبله عن ابی جمیله عن سماعه» هست ، یعنی یک جا ابی جمیله تنها و یک جا این دو با هم است.

اینها را کنار هم بگذارید این به نظر می رسد که آن ابی جمیله مصحّف ابن جبله بوده ،وآنجایی هم که این دوتا باهمدیگر جمع شدن ،جمع بین بدل نسخه و اصل نسخه هست.

لذا این احتمال دقیقاً وجود دارد که اینجاهم اصلاً ابی جمیله در سند واقع نشده بوده و اصل سند اینگونه بوده **: « یحیی بن المبارک عن عبدالله بن جبله عن اسحاق بن** عمار» .

اگر این احتمال را کسی مطمئن هم بشود که اصلاً ضعف ابی جمیله علی فرض التحقق به اعتبار روایت لطمه ای وارد نمی کند.[[9]](#footnote-9)

(بحث این است که در منابع اولیه اینطوری بوده است ،فرض کنید در کتاب محمد بن علی بن محبوب اینجوری بوده است ، نه در کتابهای متاخر ،و اینکه درفقیه در صدر سند هم واقع شده است به همین جهت است)

بنابراین روایت از حیث سند معتبر و موثقه است.

ب : از جهت دلالت

عمده کلام این هست که آیا این نقل منافات با وثاقت دارد ؟

خوب یک نامه نگاریی بین محمد بن ابی بکر و معاویه در منابع ما وجود دارد[[10]](#footnote-10) ، طبق این نقل که نقل معتبری هم هست ابی جمیله گفته من این را وضع کردم ، کأنّ خودش معترف هست به وضّاع بودن.

بیان والد محقق :

در این رابطه حاج آقا چند نکته اشاره میفرمودند :

1. معنای کلمه (وضعت)

اصلاً « انا وضعت رسالة معاویه الی محمد بن ابی بکر»آیا مراد این هست که می خواهد بگوید که من جعل کردم یا مراد اینست که این کتاب یک رمان تاریخی است و خودش ماجراهایی که اتّفاق افتاده را به عنوان یک داستان از زبان شخصیتهای تاریخی آورده است .

توضیح اینکه : ما یکسری کتابهایی داریم که رمان تاریخی هستند مثل کتابهای جرجی زیدان ،که کتاب فاجعه رمضانش که ترجمه هم شده است در مورد زندگینامهء حضرت امیر علیه السلام، و فیلم امام علی کپیِ همین کتاب است.

یا مثل رمان های تاریخی ذبیح الله منصوری که بر اساس یک واقعه تاریخی با شخصیتهای تاریخی اش داستان پردازی کرده، مثلا در داستان استالین که نوشته ، همان استالین تاریخی است ولی برای استالین تاریخی قسمتهای کور تاریخ را که وجود دارد آن را پر کرده است ، حتی اسم قابلهء استالین را هم آنجا نوشته است.

کتاب « امام صادق مغز متفکر جهان شیعه» رمان است تمامش از اول تا آخرش داستان پردازی است و ارزش ندارد ومتاسفانه بزرگان ما متوجه این قضیه نشدند ،در مقدمهء توحید مفضل یکی از بزرگان ما یک مقدمه ای نوشته است که تمام مطالبش از همین کتاب است.

حالا ابو جمیله هم می خواهد بگوید این کتاب را من درست کردم ،به احتمال زیاد معتمر علمای بغداد هم از همین ها است ،اینها خیلی وقتها مواد خامش مواد صحیحی هست ، ولی آن مواد خام را از زبان آن شخصیتهای تاریخی قرار دادند ،داستانهایی که وجود دارد ماجراهای تاریخی را از زبان معاویه از زبان محمد ابن ابی بکر بیان می کند و این یک نوع نمایشنامه نویسی است.

لذا خیلی معلوم نیست که این کلمه ی وضعت به معنای جعل باشد که ما تصور می کنیم.

2. نظریه ی جواز تعمد کذب به نفع حق:

بعضی افراد یک سلیقه ء انحرافی در امر حدیث داشتند مبنی بر اینکه به دشمنان می شود دروغ بست ودر میان اهل تسنن فرقهء کرّامیّه همین مبنا را دارند با این استدلال که پیامبر فرموده « من کذب علیّ متعمّداً »[[11]](#footnote-11) نه «من کذب لی» و ما به نفع پیامبر داریم دروغ می بندیم.

این یک دیدگاه انحرافی هست که احیاناً یکسری روایاتی هم به عنوان مؤید برای خودشان پیدا می کرده اند، مثل « إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبَرَاءَةَ مِنْهُمْ وَ أَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلَ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ بَاهِتُوهُمْ » [[12]](#footnote-12)

که نمی خواهیم وارد آن بحث بشویم، اما به هر حال معنای ظاهری این روایت قابل اخذ نیست.

حالا این جمیل بن صالح فرض کنید که دیدگاهش این بوده که به دشمنان می شود دروغ بست ،ولی آیا لازمهء جعل بر دشمنان دین این هست که این شخص کسی باشد که بر امام معصوم هم دروغ ببندد ؟

به خاطر این دیدگاه انحرافی و کج سلیقگی ، دیدگاهش این است که جایز است مثلاً کذب بر دشمنان دین ببندد ولی این ملازمه با این ندارد که بر ائمه معصومین هم دروغ ببندد ودر روایات اصطلاحی ثقه نباشد .

پس اگر دلیلی بر وثاقت داشته باشیم این نقل معارض با آن دلیل نیست چون ظاهرش این است که این شخص بر معاویه وضع می کرده است . بنابراین نقل مفضل بن صالح برای تضعیف کفایت نمی کند.

و باید دید آیا می توان دلیلی بر وثاقت پیدا کرد؟

#### قرائن توثیق

##### الف. اکثار روایت اجلاء

یک راوی بسیار پر روایتی هست ، وکسانی مثل حسن بن علی بن فضّال که جزء روات خیلی دقیق النظر بوده ،خیلی از او روایت دارد(حدود 200 روایت البته با مکررات)، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی خیلی روایت دارد که جزء یکی از سه نفری هست که « لا يروون‏ و لا يرسلون إلا عمن يوثق به »[[13]](#footnote-13) هست و تک روایتش از یک راوی دلیل بر وثاقت هست تا چه برسد به اکثار روایت.

عمرو بن عثمان خزاز،محمد بن عبدالحمید عطّار ،حسن بن محبوب ،علی بن حکم ، یونس بن عبدالرحمن ،عبدالرحمن بن ابی نجران ، اینها کسانی هستند که حدود 30 روایت از او دارند.

البته در برنامه درایه النور نباید وسائل و استبصار بسته بشود زیرا بیشتر روایتهای ابی جمیله در غیر کتب اربعه است ، به خصوص بیشتر در امثال بصائر الدرجات ،چون بیشتر در فضائل اهل بیت روایت نقل می کرده در آنجاها خیلی روایت دارد، در برنامهء درایة النور حدود 800 روایت از مفضّل بن صالح البته با تکراری ها نقل شده که حتی اگر دو سومش تکراری باشد یک چیزی حدود 300 تا روایت براش باقی میماند و نوع راوی هایش هم بزرگان هستند ،یک ابو سُمینه هست که تضعیف شده است.

یعنی از این 300 روایت 250 روایت توسط بزرگان حدیث نقل شده است ، خوب تردیدی نباید کرد در وثاقت مفضل بن صالح ابو جمیله.

##### ب. وقوع در کتب مفتی به

این قرینه در مورد مفضل بن صالح خیلی محکم وجود دارد در کتاب های مفتی به ،روایتهای مفضل بن صالح ابو جمیله خیلی زیاد نقل شده است .

1. . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج‌7، ص: 349 / 4- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ ... وَ لَكِنْ دِيَتُهُ دِيَةُ الْجَنِينِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ قَبْلَ أَنْ تُنْشَأَ فِيهِ الرُّوحُ وَ ذَلِكَ مِائَةُ دِينَارٍ وَ هِيَ لِوَرَثَتِهِ وَ دِيَةُ هَذَا هِيَ لَهُ لَا لِلْوَرَثَةِ قُلْتُ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا قَالَ إِنَّ الْجَنِينَ أَمْرٌ مُسْتَقْبِلٌ مَرْجُوٌّ نَفْعُهُ وَ هَذَا قَدْ مَضَى وَ ذَهَبَتْ مَنْفَعَتُهُ فَلَمَّا مُثِّلَ بِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ صَارَتْ دِيَتُهُ بِتِلْكَ الْمُثْلَةِ لَهُ لَا لِغَيْرِهِ يُحَجُّ بِهَا عَنْهُ وَ يُفْعَلُ بِهَا أَبْوَابُ الْخَيْرِ وَ الْبِرِّ مِنْ صَدَقَةٍ أَوْ غَيْرِهَا ... [↑](#footnote-ref-1)
2. . تهذيب الأحكام؛ ج‌10، ص: 272 / 1069- 14 فَأَمَّا مَا رَوَاهُ- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي‌عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ مَيِّتٌ قُطِعَ رَأْسُهُ قَالَ عَلَيْهِ الدِّيَةُ قُلْتُ فَمَنْ يَأْخُذُ دِيَتَهُ فَقَالَ الْإِمَامُ هَذَا لِلَّهِ وَ إِنْ قُطِعَتْ يَمِينُهُ أَوْ شَيْ‌ءٌ مِنْ جَوَارِحِهِ فَعَلَيْهِ الْأَرْشُ لِلْإِمَامِ. [↑](#footnote-ref-2)
3. . مطابق آمار برنامه درایة النور(استبصار و وسائل بسته) این چنین است : یعقوب بن یزید 42 روایت / سهل 27/ ابراهیم بن هاشم 8 / محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب 4 [↑](#footnote-ref-3)
4. . رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفي الشيعة؛ ص: 128 / 332 جابر بن يزيد أبو عبد الله‌... [↑](#footnote-ref-4)
5. . رجال ابن الغضائري - كتاب الضعفاء؛ ص: 88 [↑](#footnote-ref-5)
6. . معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال؛ ج‌19، ص: 312 : أن المفضل بن صالح، وقع في إسناد كامل الزيارات ... و قد تقدم وقوعه في إسناد تفسير علي بن إبراهيم، كما تقدم في عنوان المفضل بن صالح، و قد شهد بوثاقة جميع من وقع في إسناد كتابه. و لكنه معارض بما ذكره النجاشي، من أن ضعف المفضل بن صالح كان من المتسالم عليه عند الأصحاب ... أقول: مر غير مرة أن كثرة الرواية، و رواية الأجلة و أصحاب الإجماع عن رجل لا تدلان على وثاقته، و على تقدير تسليم الدلالة، فلا يمكن الأخذ بها مع ما سمعته من النجاشي، من التسالم على ضعف الرجل. [↑](#footnote-ref-6)
7. . معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال؛ ج‌1، ص: 96و المتحصل من ذلك: أن الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائري لم يثبت بل جزم بعضهم بأنه موضوع، وضعه بعض المخالفين و نسبه إلى ابن الغضائري. [↑](#footnote-ref-7)
8. . موارد مکرر استناد علامه به کتاب در « خلاصه » ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ [↑](#footnote-ref-8)
9. . با توجه به احتمال تضعیف ابن جبله عملا فرقی در اعتبار روایت ایجاد نشد. [↑](#footnote-ref-9)
10. . أنساب‏الأشراف،ج‏2،ص:393(چاپ‏زكار،ج‏3،ص:164) : قالوا: و كتب محمد بن أبي بكر إلى معاوية: «من محمد بن أبي بكر إلى الغاوي معاوية بن صخر- و بعضهم يقول: العاوي. و الغاوي أثبت.- سلام على أهل طاعة الله ممن هو سلم لأهل ولاية الله...

 [↑](#footnote-ref-10)
11. . من لا يحضره الفقيه؛ ج‌4، ص: 364 : يَا عَلِيُّ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ [↑](#footnote-ref-11)
12. . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج‌2، ص: 375 / 4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبَرَاءَةَ مِنْهُمْ وَ أَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلَ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ بَاهِتُوهُمْ كَيْلَا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَ يَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بِدَعِهِمْ يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعْ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ. [↑](#footnote-ref-12)
13. . العدة في أصول الفقه / ج‏1 / 154 / و لأجل ذلك سوت الطائفة بين ما يرويه محمد بن أبي عمير ، و صفوان بن يحيى ، و أحمد بن محمد بن أبي نصر و غيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنهم لا يروون‏ و لا يرسلون إلا عمن يوثق به و بين ما أسنده غيرهم، و لذلك عملوا بمراسيلهم إذا انفردوا عن رواية غيرهم. [↑](#footnote-ref-13)